چرا فرهنگ مردم و چرا ادبیات عامه؟

پرسشی که دوست دارم پیش از آنکه دانشجویانم بپرسند ، خودم مطرح کنم و پاسخ گویم :

اینکه ادبیات عامه و آشنایی با آن کلید فهم بسیاری از مبهمات زبان و ادبیات رسمی به ویژه شعرهای سبک هندی در ادبیات فارسی ست ، می توانسته برای کسی چون من که دلدادهٔ شعر فارسی ست ، انگیزه ای قوی باشد و در ادامه با شناختی که از ادبیات رسمی داشته و دریافته این دادو ستد فرهنگی می تواند دوطرفه باشد و به ادبیات عامه هم کمک برساند ، دلبستگی و پشتکارش را افزون سازد.

امّا چرا فرهنگ مردم که واقفم در آن "گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند"! آیا فولکلور با فراز و فرودهایش برای ذهن و ضمیر عاشق پیشهٔ من که در زبان رسمی هم بیشتر در پی غزل و غزال ادبیات بوده تا مباحث خشک دستورزبان ، جذّابیتی داشته است؟

پاسخم این است که : بله ؛ اتّفاقاً من در جوانی همگام با ادبیات ، جویای جامعه شناسی ادبی و مباحثی از این دست بوده ام ، هنوز هم در پی کاربردی کردن هنر در زندگی اجتماعی هستم و معتقدم اگر عشق خسرو و شیرینی و لیلی ـ مجنونی چنانکه نظامی بیان می کند ، در جامعه ترویج شود . بسیاری از معضلات هوس ساختهٔ جامعه ، با کلید عشق گشوده می شود و خونی سالم به رگهای اجتماع تزریق می گردد که سلامتش را بیمه خواهد کرد!

بهتر است از دیگران مثال بزنم ؛ آیا هرگز برایتان سؤال نبوده چطور صادق هدایت با آن روحیهٔ خرافه ستیز پیشقراول مطالعات فولکلور در جامعهٔ ایرانی ست ؟ بی تردید اگر از پژوهش شرق شناس نامداری چون کریستن سن در فرهنگ مردم ایران بگذریم ، بین هموطنان هیچ کس در این عرصه بر هدایت تقدّم ندارد! مردی که نه فقط آغازگر بود ، مشوّق راهنما و حامی بزرگمردی چون انجوی شیرازی نیز هست .

در ۱۳۱۰ کتاب اوسانهٔ صادق هدایت منتشر شده است و دو سال بعد "نیرنگستان" از این نویسنده و پژوهشگر داریم ؛ کتابی که عنوان به خوبی معرّف نیت نویسنده هست و اگر به اطلاعات افزونتر نیاز بود ، می توان مقدّمهٔ آن را مرور کرد . نویسنده ای که "توپ مرواری" و "البعثه الاسلامیه" از او سر اغ داریم و زندگی کوتاه او همه در ستیز و طعنه به خرافات گذشته است !

این کمترین نیز مانند صادق هدایت معتقد است اوهام و خرافاتی که در بین عوام الناس نسل به نسل انتقال یافته است ، باید شناسایی و افشا گردد. مکتوم ماندن آن ها موجب می شود خاصیت اسطوره ای بیابند و به امری مقدّس بدل شوند از نوع تابوهایی که روشنفکران جامعه نمی توانند با آنها در بیفتند . حاکمیت خرافه

خواه نیز همچنان که تا به حال از آن سود برده است باز با تکیه بر جهالت توده و تخیّل عامه خودش را در ماه می نشاند و از آنها سواری می گیرد!

پس برای درمان این بیماری روانی مزمن ، علاجی دیگر نیست جز آنکه علمی پژوهش شود و باورهای جامعه ثبت و ضبط و مکتوب و ارائه گردد تا در بوتهٔ نقد گذاشته شود . با این اقدام هم فرهنگ مردم ما از گزند روزگار مصون می ماند و این نسل و آیندگان خواهند دانست گذشتگان چگونه می زیسته و می اندیشیده اند و هم سره از ناسره جدا می گردد ؛ ذخایر با ارزش شناسایی ، خرافه ها غربال و زورمندان جهالت خواه نیز خلع سلاح می شوند . والسّلام .

اسدالله نوروزی ـ بندرعباس ـ ۱۳۹۹ /٤/۱۵